



۲۰۱۳/۰۹/۱۲



عبدالجليل جميلي

## دانشمند گرامی القدر و برادر ارجمند

### کانديد اکاډيميسين جناب سيستاني!

با عرض سلام و تقديم تمنيات نيك برای صحت شما و آرزوی موفقیت های شایان قلمی تان و با کمال تشکر از یاد آوری اسم بنده آن هم در مورد شخصیت شایسته همه اوصاف افغانیت و اسلامیت (یعنی شهید محمد داود خان)، می خواهم مطالب مختصری را نوشته و مستقماً بشما تقدیم نمايم.

برادر گرامی ام! چند روز قبل و نا خود آگاه من باب سرزدن به مطبوعات وطن، گذری به سایت افغان جرمن آنلاين کردم و دیدم که همان نوشته سال ۲۰۰۵ مرا، البته با اضافاتی تکرار به نشر رسانده اند.

من که از مدتپست با قلم ناتوان باز هم شکسته شده ام! عزلت نشین بوده و فقط موقف خواننده مطالب نشراتی وزینی مانند آثار زحمات قلمی جناب شما و دیگر دانشمندان صاحب قلم را دارم - آن نوشته را خواندم و اما حال که اشارات شما را متوجه شدم، میخواهم تا حد توان، معلومات مؤثق و با استناد نیکی را که در خاطر دارم! درین جا بر آن میزات و مشخصات شخصی و اعضای فامیل آن شهید قهرمان وطن (شهید محمد داود خان) اشاره کنم که اکثراً چشم عینی خودم بوده و یا از دوستان محترم قویاً قابل اعتماد شنیده ام که این مطالب تا حال کمتر بقید قلم بوده و در مطبوعات ما یادی از آن نشده است.

آنچه را که در مقدمه مطلبم عرض میدارم این است که چون به لطف خداوند و سیر زندگی نورمال و وظیفوی در دوران ۸۵ سال عمرم؛ نه پیوند سر زانوی گروهی بوده ام و نه بار خاطری و نه یا ر شاطری! و در عین حال کوچک ترین قربانی هم با اعضای فامیل سلطنتی و داود شهید جنت مکان نداشته ام ازین رو آن مطالبی را که با حضور خداوند و ضمیر پاکم بشما عرضه میدارم یا مستند است و یا چشم دید با مسئولیت خودم میباشد که در آن شک و تردیدی ندارم و تقدیم آنرا مکلفیت افغانی و وجیبه ملی و مردمی خود میدانم تا مردم گران قدر ستم کشیده ما، همین معلوماتم را ولو که قسمت بسیار جزوی و کوچک زندگی پر بار و سراپا افتخار همچو شخصیت والای جهان شمول ما میباشد! برای همه و مخصوصاً جوانان با ارزش و آینده ساز ما پیشکش کرده باشم.

و آغاز مطلبم را ازین جا میکنم که در آن ایامیکه کاکای شان مرحوم محمد نادر خان در عهد اعلیحضرت مرحوم غازی امان الله خان سمت سفیر کبیر افغانستان را در پاریس داشتند، محمد داود خان هم در فرانسه بوده و در رشته مهندسی مصروف تحصیل بودند و اما در پهلوی آن قابل یاد آوریست که با وجود جوانی و عروج غرایض انسانی با آنکه در اجتماع مردم فرانسه زندگی مجردانه داشتند- هیچ گونه شواهدی وجود ندارد که ایشان صبیغه افغانی اسلامی خود را نا دیده گرفته و حتی تمایلی به جنس لطیف فرانسوی نشان بدهند زیرا قبلاً برسوم فامیلی با محترمه طاهره نادر صبیغه کاکای خود محمد نادر خان سپه سالار نامزد بودند تا اینکه عازم فرانسه شدند و از اینکه با سقوط سلطنت اعلیحضرت غازی امان الله خان نامزد رسمی شان پیغله طاهره نادر که در کابل بوده و در دور اغتشاش سقاوی با اعضای فامیل خود بقرار امرامیر حبیب الله کلکانی در محبس ارگ زندانی و یا گروگان بوده اند که در همان دوران زندان (که میگویند بنا بر رعب و خوفهای محیط زندان؛ مریض و فلج شده وفات شده بودند) با به سلطنت رسیدن اعلیحضرت محمد نادر شاه و باز گشت محمد داود خان هم بکابل، تجویز برین شده بود تا محمد داود خان با صبیغه دیگر کاکای خود یعنی پیغله زینب نادر ازدواج کنند که ثمر زندگی مشترک شان همانا سه پسر و چهار دختر بوده است

پسر بزرگ شان شهید محمد عمر داود با طی کردن دوره تحصیل قسماً در پاریس و سپس دوام تحصیل در لیسه عالی استقلال و پوهنهی حقوق و علوم سیاسی کابل باز هم با ساس ذوق خود تا طی دوره دیپلوم انجنیری، انستیتوت پولی تخنیک مسلکی در سویس را کمال و با بر گشت بوطن با محترمه پیغله گلالی ملکیار صبیغه جناب مرحوم

عبدالله خان ملکيار ازدواج نمود که دو دختر (به نام پيغله هيله و غزال) داشتند که از طوفان آتش مومن خورد ضابط و ياران مجهول الهويتش سالم ماندند ولی محترمه گلالي ملکيار دواد چند مرمی خورده مدتی در زندان پل چرخي و سپس در امريکا معالجه شده و فعلاً با فاميل گرامی شان در کونتي سندياگ در جنوب کليفورنا زندگی میکنند.

پسران دوم و سوم (دو گانگی) شهيد جوان مرگ؛ وپس داود و شهيد جوانمرگ خالد داود بعد از ختم دوره بکلوريا در کابل- با موافقت و توصيه پدرالبته بمصرف شخصی (ونه بورس دولتي تحصيلی) عازم مسکو شده و در انستيتوت انرژيتيک مسکو اولی شان در رشته تخنيکی و دومی هم در رشته الکترونيک تا ختم تحصيلات عالی را طوری موفقانه دوام دادند که دربين بيشتر از ۶۰۰ نفر محصل ملکی و بيشتر از ۸۰۰ نفر محصل نظامی افغانستان در مسکو فقط عده محدودی ايشان شناخته و روابط دوستانه داشتند ولی نه بخاطر کدام ترس و جبنی و يا منزوی شدن با لمجبوريه ملحوظاتی بوده و بلکه آنقدر در شکسته نفسی و اخلاق حميده و دور از خود ستائی و غرور نمائنها زندگی و تحصيل می کردند که بر بنياد آنچه که در تربيت و خمير و ضمير آنها وجود داشت- خود شان جوانانی سنگين با وقار و خوش برخورد و خوش گفتار و نمونه بارز افغانيت بودند که حتی کدر رسمی و علمی موسسه تعليمی روسها ايشان را با همه خوبی های تر بيوی شان درک کرده بودند که واقعاً برای تحصيل راستين آمده اند و ضمن مصروفيت درسی، ايشان تنها با آن عده محدود محصل افغان در همان موسسه تعليمی خود دوست و با تماس بودند که مييزات شان در یک رنگی و بدوراز محيط بی بند و بار آنجا درکمال متانت و صفائی ظاهری و باطنی یک سان بودند؛ که مثلاً ما وشما ثمر آن تماس های بی مسؤوليتانه آن جوانان محصل و نادراً حتی دختران محصله خود را در آن کشور بی بند و بارها شاهد بوده ایم و يا در عين حال شيوه دختران و جوانان روسی را که لزوماً با تمام خفت خود در ما فی الضمير محصلين خارجی (منجمله افغانها!) تحصيل تزريق می شدند که ثمرات همه جريانات ناگوار و نتايج منفي ضد ملی انرا (در روز ۷ ثور ۱۳۵۷ و تا امروز) جسماً و قلباً لمس کرده ایم !!

يا مثلاً با وجودیکه خانم مرحوم جنرال محمد عارف خان سفير کبير افغانستان در مسکو دختر کاکای پدر شان بود ولی آنچه خودم در دوران وظيفه داری ام در آن سفارت شاهد بوده ام حتی در سال يکمرتبه هم با سفارت در تماس نبودند

همچنان همسر مرحوم سردار عبدالعظيم غازی آتسه نظامی افغانستان در مسکو، محترمه شهيده زرمينه نعيم غازی، در حالیکه دختر کاکای سکه ايشان يعنی يگانه دختر سردار محمد نعيم خان بود ولی هيچوقت در منزل آنها ديده نميشدند.

و بايد گفت که روزیکه در سالهای اخير دور پادشاهی اعلیحضرت مرحوم محمد ظاهر شاه از طريق رياست کلتوری و محصلين به اطلاع شان رسانيده شد که کاکای شان سردار محمد نعيم خان به مسکو ميرسند تا بروز بعدش عازم لندن شوند - هردو بردار بوسيله سرويس شهری (با همان دو سه رفقای افغان خود - که به يقين پدر بزرگوار شان ازین دوستی شان اطلاع مکمل داشته!) به سفارت آمدند مگر برای رفتن به میدان هوائی(شیری ميتوای مسکو که در حدود ۴۰ کیلو متر فاصله داشت) خواهش سفير کبير را برای استفاده از موتر سفارت حتی خواهش شخصی مرا که در موترم تنها بودم که با من بيا يند، با معذرت خواهی قبول نکردند و گفتند که ما با رفقای خود بوسيله تکسی به آنجا ميرسانی!!

با استقبال سردار محمد نعيم خن و حرکت بطرف سفارت از میدان هوائی، عين خواهش سفيرکبير افغانستان و مرا با تبسم ملیحی معذرت خواسته و با همان رفقای افغان خود بوسيله تکسی سفارت آمدند و بفردای روز حرکت کاکای شان بطرف میدان هوائی باز همان جريان تکرار شد و بعد از پرواز کاکای خود بطرف لندن، مسیقيما از میدان هوائی بمؤسسه تعليمی خود بر گشتند.

ا يام رخصتی تابستاني را عموماً در کابل نزد والدین خود سپری میکردند به جز یک مرتبه که راساً به سفارت آمده و با دیدن سفير کبير - گفتند که چون امسال بابيه جانم بما سفریه ما را توسط سفير صاحب ارسال کرده و اجازه داده اند که اولاً به سويس نزد خواهر خود درخانی جان برويم و چند روزی آنجا بوده و از آنجا عازم کابل ميشويم لذا آمده ایم تا سفير صاحب را ديده و سفریه خود را بگيريم.

د پانو شميره: له ۲ تر ۱۲

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

يادونه: دليکنيزې بنې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولۍ

هر دو برادر با ختم تحصیل و بازگشت بوطن به حیث استاد در پولی تخنیک کابل شامل خدمت شدند و شهید ویس جان داود با صبیبه محترم تیموشاه آصفی (با محترمه پیغله شیما آصفی - نواسه سردار احمد شاه خان آصفی وزیر دربار وقت - و صبیبه خواهر اعلیحضرت محمد ظاهر شاه (شاه دخت بلقیس نادر - شهید ۷ ثور ۱۳۵۷) ازدواج نمود و ثمرش دو پسر شهید حارث و شهید وایگل ویس داود اطفال بکلی معصوم صغیری بود که در کربلا و قربان گاه ۷ ثور روس و روس مشربان؛ با پدر و مادر قربان شده به خون خفته خود یکجا معصوما نه برحمت حق پیوستند.

و همچنان شهید خالد داود که در طوفان آتش بازی مومن خورد ضابط ویا **همراهان مجهول الهویت او؟** در شب ۷ ثور ۱۳۵۷ جام شهادت نوشید قبلاً با بازگشت بوطن با صبیبه جناب محمد اسمعیل عثمان (که خود خواهرزاده شهید محمد داود خان و پسر مرحوم غلام فاروق خان عثمان بودند) ازدواج کرد و صاحب پسری هم شدند که بنا بر مریضی طفل از یکطرف و دیدن والدین خود از اجانب دیگر خانم و طفلش عازم سویس شده بودند زیرا جناب محمد اسمعیل عثمان با فامیل خود، بنا بروظیفه داری در دفتر موسسه ملل متحد در ژنیو، همانجا اقامت داشتند و وقتیکه شعله های مرگ آور طغیان دوستان روسی افغان نواز ما! در روز ۷ ثور ۱۳۵۷ رهبریت و مردم افغانستان را بطرف جهنم **همسایگی نیک** (تکیه کلام خروسچف تا بریژنیفیان!) می کشیدند همین عروس و نواسه مردینه شهید محمد داود خان در کابل نبوده و زنده ماندند.

از صبیبه های داود خان شهید، محترمه میرمن شنکی داود محمود غازی خانم مرحوم زلمی محمود غازی و پیغله زرلشت داود محصله پو هنتون کابل - با یگا نه دختر شهید محمد نعیم خان، شهیده میرمن زرمینه نعیم محمود غازی که بیوه مرحوم جنرال عبدالعظیم محمود غازی سابق آتشفه نظامی در سفارت افغانستان در مسکو بود و خود او در دور ما موریت خود در همانجا در مسکو وفات شده بود، همه در صف والدین و فامیل قربان شده خود؛ مظلومانه بشهادت رسیدند.

اجازه بدهید که عندالموقع چند کلمه از فرزندان اعلیحضرت مرحوم محمد ظاهر شاه با مقایسه با خواهرزاده های منور جوانمرگ شهید شده شان و برای اختصار کلام از پسر دوم شان آقای محمد نادر ظاهر یاد کنم و ازینکه دیروزها کجا بودند و چه کردند؟ که هیچ! ولی زمانی که در سال ۲۰۰۳ پدر بزرگوار شان، اعلیحضرت بابای وطن دوباره به کابل برگشته و در وزیر اکبر خان مینه در (قصر نمبر ۲ قبلاً تدارک دیده برای همین نادر جان) اقامت داشتند روزی با دوست گرامی ام جناب دکتور محمدرحیم شیرزوی معین امور سیاسی آن وقت وزارت امور خارجه افغانستان (فعلاً مقیم آرنج کونبی کلیفورنیای امریکا - با مشکل صحی معلولیتی) به امر حضور شان برای صرف نان چاشت به اقامت گاه شان رسیدیم که تقریباً همه فرزندان و اهل و بیت شان در آنجا بودند و بعد از حدود سه ساعتی که برای استراحت میرفتند - مرخص شدیم و بعد از چند ماهی که حرم سرای سابق شان در ارگ آماده شد آن قصر بزرگ را ترک کردند و همین پسر گرامی شان که خود را مالک آن قصر می پنداشت آنرا بدسترس دلان گذاشته و به **آوازه سرچوک** آنرا به یک میلیون دالر نقد ولی در واقعیت به ۳ میلیون دالر قابل انتقال مستقیم به کانادا فروخته و خود عازم کانادا در حالی شده و غرق درته نشینی بوتل؛ که حتی خبر المناک وفات پدر تاجدار خود را ناشنیده گرفته و داستان شانرا خاتمه یافته پنداشتند که اگر حال پسر مبارک خود شان در بدنه دولت کرسی صاحب جایی برای فردای خود در صف رندان استاد شهید بهاو الدین گردان ریزرف کردند - **نبا پد قابل بحث باشد!**

و حال قضاوت را بشما انسان نیکو سرشت مردم شناس و دوستان هموطنم محول میکنم که ببینید که فاصله راه از آن جوانان با دانش و پاک طینت و قربان شده وطن در جوار پدر با افتخاری که جز به خدا بدشمن سر خم نکرده و تسلیم نشد تا - شاه فرزندی که در گوشه شهر کنگر تاون کانادا با بوتل رفیق و بر سگک های خود شفیق اند **ویس!**

دوست گرامی ام! قابل تذکر است که تا حدی که شخصاً اطلاع داشتم و دارم، جناب شهید محمد داود خان:

۱- از زندگی تجملی بکلی بدور بوده و حتی از آن نفرت داشتند. برعکس آنچه که امروز شاهد زندگی مجال منطقه شیر چور و قصرهای اسلام آباد نمای غارت گران جهاد پیما هستیم!

د پانو شمیره: له ۳ تر ۱۲

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

۲- شواهد عینی مبین آن بوده که تا آخرین لحظات حیات با وضو و نماز بوده و با قرآن مبارک و باخلاق توانای خود متکی و در عرض و نیاز بوده اند و در آخر هم جز بخالق خود به جیره خوران اجنبی تسلیم نشدند! قابل تذکر است و شواهد عینی هم از گفتار هیأت مزار و جسد یابی شهید محمد داود خان و اهل بیت قربان شده اش در اطراف پولیگون پل چرخي چنین بر می آید که زمانیکه جسد مبارک آن شهید قهرمان ملی را یافتند در بین البسه در زیر خاک شده شان همان قرآن مبارکی را یافتند که در زمان ادای حج عمره خانه کعبه، شاه عربستان سعودی برای شان شخصاً اهدا کرده بود.

۳- بوطن عزیز خود و دست داشته هایش بسطح حیاتی میباید و مثال زنده و عینی اش، با چشم دیدم این است، که قبل از ریاست جمهوری شان زمانی که در سفارت افغانستان در مسکو کار میکردم محترمه شنکی دواد صبیبه بزرگ شان از لندن به مسکو رسیدند تا بطرف کابل بروند - با گشت و گذار با من و خانم در شهر و مغازه های مسکو چشم شان به یک سیت موبل میز چای خوری ۴ نفری ساخت چکوسلوالی افتاده و آنقدر آنرا توصیف کردند که من برای شان پیشنهاد کردم که اگر بسیار مورد پسند تان است آنرا (با صندوق بسته) خریده و در جمله اضافه بکاژ تان در همین پرواز خود تان با طیاره آریانا بکابل ارسال میکنم و اما چون در تصمیم گیری ایشان را مذبذب یافتم، گفتم پس اگر حال برای تان مشکل است آنرا خریده و نزد خود نگهداریم و در ختم ماموریتم آنرا با لوازم خانگی خود بکا بل آورده و بشما می سپاریم که هیچ مشکلی برای شما نباشد -

جناب استاد! میدانید نتیجه چه شد؟ باور کنید که قدری با چهره رنگ پریده و بی صدائی گفتند: خواهش میکنم این کار را نکنید - بابیه جانم انسانیت که عاشق تولیدات وطنی در افغانستان است و درخانه و زندگی ما براتب دوست دارد که از تولیدات وطن استفاده کنیم و اگر روزی به خانه ما بیاید و این فرنیچر خارجی را در منزل ما ببیند- از همان روز با من قطع علاقه کرده دیگر در زندگی رویم را نخواهد دید و این است عین همان جملا تیکه آن شهیده ما خود بزبان آوردند و من امروز این قضاوت را بوجدان پاک شما و دیگر هموطنان نجیبم حواله میکنم!

۴- فرزندان شان آنقدر مؤدب و سنگین و نیک برخورد و متین رفتار بودند که اگر شخص نا آشنا و نو واردی در مجلس شان میامد بهیچ عنوانی آنها را نمیشناخت و درک نمیکرد که ایشان از جمله اعضای خاندان سلطنت و مقامات بلند مرتبت دولت و خواهر زاده های پادشاه افغانستان باشند.

گرچه با این مثالها سخن به دارازا می کشد ولی اگر به ادوار ماموریت های دولتی شهید داود خان جسته جسته نظر انداخته شود میتوان مثالهای آورد که هریک آن جداگانه در خور تقدیر است مثلاً :-

در سال ۱۹۵۴ و ایا میکه تازه عهده دار مقام صدارت افغانستان شده بودند - بر خلاف روش قبلی دولت در راه تقسیمات فارغ التحصیلان پوهنچی های پوهنتون کابل، البته با تشکیل جدید وزارت پلان که اداره آن وزارت را خود به عهده داشتند و مرحوم عبدالهی عزیز سمت معینیت شانرا داشت- به پوهنتون کابل که مرحوم دوکتور محمد انس خان رئیس آن بودند، هدایت رسمی دادند که بعد ازین فارغان پوهنتون را خود و حسب پیشنهاد دواير ذیعلاقه تقسیمات نکنند بلکه تمام شانرا با سوابق شان از طریق وزارت معارف (که مرحوم دوکتور عبدالمجید وزیر آن بود) بوزارت پلان معرفی کنند و با ترتیب لست ضرورت کدري هر وزارت از مقام صدراعظم هدایت بگیرند تا هر نفر مطابق به پلان و ضرورت عینی دواير دولتی بوظیفه گماریده شوند.

در عین حال هدایت دادند که قبل از طی مراتب و وظیفوی تمام فاغ التحصیلان پوهنتون - به ترتیب دسته جمعی هر پوهنچی، طی ملاقات روز معینی در قصر صدارت بحضور شان رسیده و با شناخت هر کدام شان، در مسایل روز و مسوولیتهای فرداها با ایشان مستقماً حرف بنزنند. چنانچه خوب بخاطر دارم که بروز دوم ثور ۱۳۳۴- ما ۱۸ نفر فارغان پوهنچی حقوق و علوم سیاسی بحضور شان رسیدیم و قرار برین بود تا برای یک ساعت مارا ببیند ولی این ملاقات پالیسی روشن گرانه چنان گرم بود که بیشتر از ۲ ساعت را در بر گرفته و در مواردی:

چگونگی تدویر وزارت پلان و پلانگزاریهها - و تمرکز امور پلانگذاری شده و سیر انکشاف خدمات همه جانبه در افغانستان و جلوگیری از خود ارادیتهای غیر مسلکی.

۲- برداشتن چادریکه اصلاً صبغه تعصبی؛ تا حجاب اسلامی واقعی را دارد و در حالیکه دل خوش میداریم که طبقه نسون ما هم در پوهنخی های مربوط بخود فارغ التحصیل دارند ولی اساساً در حقیقت ۵۰ در صد نفوس قسماً منور خود را خود فلج ساخته ایم!

**(نوت :- این تصمیم شجاعانه تاریخی روز دوم سنبله ۱۳۳۸ دوره صدارت شان بود که در طی مراسم تجلیل از جشن استقلال وطن و صبح رسم گذشت نظامی عملی نموده با علیا حضرت ملکه حمیرا همسر خود شان و الاحضرت زینب دواد در صف لوژ سلطنتی تشریف داشتند و بدینوسیله طبقه نسون افغانستان را ازین زندگی مغاره نشینی در پرده؛ نجات داده و " حسب اشاره خود شان از قیدیت در چادری **کا هوی سر چیه** "رها نیندند و هم هدایت اکید دادند که تمام اعضای کابینه، وکلای مجلسین شورای ملی و صاحب منصبان عالی رتبه نظامی افغانستان مقیم کابل عموماً با **خانمهای شان** در دعوت شام، میز سلطنتی شام همان روز استرداد استقلال افغانستان در جوار کول چمن حضوری اشتراک نمایند و گرچه تنها در شهر قندهار قدری صداها و مظاهراتی برای یکی دو روزی براه افتاد ولی **آنهم بکلی خاموش شد** )**

۳- موضوع خطیرا که تا امروز دودش در هواست؛ یا د آوری نمودند که تا به کی از ظلم استعمار یون؛ نیم وجود خود را از دست داده شمرده و قسمتی از خاک خود را هم استملاک شده دیگران بحساب بیاوریم و تفصیلی بود که در مورد برادران افغان و خاکهای ما و رای سرحد نامنهاد تمبلی خط فرضی دیورند، بدان اشاره کردند، و خوب بخاطر دارم که در اخیر این جملات خود اشاره به این کردند که من این مکلفیت مشترک ملی را با تمام جوانان و طبقات و قاطبه وطنم در میان گذاشته و همه را مانند نیاکان سر بلند مبارز ملی خود دعوت میکنم که درین راه هم راز و هم قدم باشیم تا بمدد خداوند در راه وحدت افغانستان بزرگ و با افتخار قدم های متینی را برداریم و با جدیت کابل علاوه کردند **بیانید یا مردانه افغانستان بزرگ بسازیم و یا آن را از روی نقشه جهان برداریم زیرا گردن ماندن بدشمنان کار مردانه نیست!!**

امیدوارم که هنوز هم عده از هموطنان پاکیزه سرشتم بیا دارند که زمانی که برای اولین مرتبه در سال ۱۹۵۵ هیأت معظم دولتی شوروی (برهیریت نکیتا سرگی و یچ خروسچف منشی کمیته مرکزی حزب کمونست و رئیس جمهور اتحاد شوروی و مارشال بولگا نین صدراعظم شوروی) بکابل سفر رسمی کرده و در غازی سندیدوم بمحضر عام اهالی شهر حضور بهم رسانیده و بعد از بیانیه غرای دوستی بین کشوری؛ با رژیمهای مختلف سیاسی ولی با احترام متقابلی که اولین کشورهای بوده اند که از یکطرف استقلال افغانستان و از طرفی فتح انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ را قبل از دیگر کشورهای جهان بهم تبریک گفته اند و باز هم ایشان بلندگویانه این ندا را برای ملت افغان بلند کرده و ثبت تاریخ ساخته اند که؛ دوستان افغان ما مطمئن باشند که بر بنیاد مذاکرات دوستانه با تقاهمی بین ما، به این نتیجه رسیده ایم که ما بالاتر از کمک های منظم اقتصادی و علمی و فرهنگی و عمرانی و غیره حتی در راه ملغی ساختن قرارداد تمبلی دیورند و اعاده تمامیت ارضی و حیثیت مردمی و خاکی مکمل شما با شما هستیم و ... و سپس داستانهای دنباله داری که آنچه برای همه هموطنان عیان است - درین محدوده سخن، جای و گنجایش بیان آن نیست.

**اقدام با ارزش جدی شان تدوین و طی مراتب قانون ترفیع و تقاعد مامورین دولت و اجیران بود :** که در ختم سال ۱۳۳۴ / ۱۹۵۳ و سال اول دور صدارت شان که با طی مراتب قانونی آن تحت نظر مرحوم محمد مرید خان وزیر مخابرات (منشی مجلس عالی وزرای وقت) و یکی از ارکان خدمت گذار با سابقه معارف افغانستان، این قانون در عمل بکار انداخته شد و جلو هر نوع خویش خوری ها و تفوق جویها و بکری نشانها گرفته شد که متأسفانه تا قبل از صدارت ایشان و هم بعد از مرعی شدن همان قانون حتی تا امروز با وجود فراز و نشیب ها و بحرانات دولتی قانون جدیدی جای آن را نگرفته است و طوری که بیاد دارم عده از دانشمندان مجرب افغان به رهبریت پروفیسور منی منجی اوغلو دانشمند ترکی، استاد پوهنخی حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل و مشاور حقوقی وزارت امور خارجه افغانستان این امانت را بسر منزل مقصود رسانیده بودند.

**خدمات مسلکی مهندسی شان:** که کافی سپور می بر بند قرغه در کابل - عمارات اِنکس ملحقه مهمانخانه دولتی قصر چهلستون (که از طرف حکمتیار صاحب به تخت خینه پسر و صبیبه و باجه خانه وزیر شان در دور صدارت چهار آسیاب شان به آتش کشیده شد) زمین و ملحقه شخصی که در دور جمهوریت شان بنام پارک جمهوریت در ناحیه خواجه نهنگ پغمان به ملت اهدا شد حتی نقشه کشی خودشان بوده و همچنان در دیگر اماکن و ولایات ...

د پانو شمیره: له ۵ تر ۱۲

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

**خدمات ارزنده شان در راه تربیه صاحب منصبان جوان عسکر افغانستان:** در دور صدارت محمد هاشم خان صدر اعظم و زمانیکه قوماندان قول اردوی افغانستان بودند متوجه ضعف کدري و علمی پرسونل تربیوی اردوی افغانستان شده و با درایت و هم شهامتی که داشتند برای چند دوره بهترین فارغ التحصیلان لیسه های عالی مرکز و ولایات را لزوماً در حربی پوهنتون شامل ساخته و بعد از فراغت و تجربه عملی خدماتی اکثر شانرا بنا بر روابط نیک فرهنگی با دولت جمهوری ترکیه - در بورسهای تحصیلی به آنجا و حتی امریکا و کشورهای غربی اعزام کرد ند که اکثراً با تخصص عالی و با درجه ارکان حربی (دوکتورای امور نظامی) بوطن برگشتند که ما وشما نمونه های بارز شان را مانند - تورن جنرال مرحوم محمد عارف سابق وزیر دفاع ملی - سفیر در مسکو - سترجنرال مرحوم خان محمدخان سابق وزیر دفاع ملی - دگر جنرال مرحوم غلام فاروق خان و مرحوم دگر جنرال سید حسن خان لوی درستیز سابق و دگر جنرال مرحوم عبدالرزاق میوند سابق قوماندان حربی پوهنتون - آتشف نظامی در مسکو و دیگر محترمی که یا در قید حیات اند و یا برحمت حق پیوسته اند ووو هم همین جناب دکتور علی احمد جلالی! استاد پوهنتون نظامی ایالات متحده امریکا و نه افغانستان! نمونه بارز آن است.

**خاطره از دور وزیر دفاع ملی بودن شان:** یقین دارم هموطنان ما هنوز هم شخصیت گرمی را بیاد دارند که عبارت از مرحوم محمد یونس خان معروف به نا ئب الحکومه قندهار بودند. روزی ایشان در جمله تذکرات خاطرات خود یاد آور شدند: که در قندهار بودم، هدایتی برایم رسید که شما بحیث رئیس هیأت افغانستان تعیین شده اید که با هیأتی که از کابل میرسد به نقطه سر حدی متنازع الفیه بین دولتین افغانستان و ایران **اسلام قلعه** رفته و در همان محل هم با هیأت ایرانی که داکتر فروغی سفیر ایران در کابل ریاست آنرا دارد ملاقات و بعد از بررسی مشترک محل، نظر تان را به مرکز بفرستید (نا گفته نماند که مرحوم محمد یونس خان در دور ماموریت خود در وزارت امور خارجه قبلاً درین مورد و موارد دیگر امور سرحدی وارد بوده و سروکارو آگاهی لازم را داشتند).

ایشان گفتند که ما بمحل رفتیم و با هیأت ایرانی هم جر و بحثی کردیم ولی ازینکه به تفاهمی نرسیدیم و لزوماً مذاکرات را قطع کردیم و خودم فوراً با برگشت به قندهار تمام جریان را به اطلاع وزارت امور خارجه افغانستان و هم چنان سردار محمد داود خان وزیر دفاع ملی که در جریان بودند، رساندم و هنوز روزی نگذشته بود که صدای تلفونی رسمی و هدایت صریح الهجه شان را شنیدیم که ((نائب الحکومه صاحب قندهار! قرار اطلاع - دولت ایران بر همان پارچه خاک متنازع الفیه افغانی در سر حد اسلام قلعه عسکر پیاده کرده اند. من بقوماندان قول اردوی قندهار هم هدایت داده ام و هم به فرقه هرات که شما با یک کندک مجهز افغانی همین لحظه و با ختم مکالمه بصورت عاجل بطرف اسلام قلعه حرکت کنید و فرقه هرات هم بزودی با شما وصل میشود؛ البته در کابل آغای دکتور فروغی سفیر ایران را نیز در وزارت امور خارجه احضار و تمام موضوع را با اعزام قوا؛ برای شان ابلاغ کرده و التیماتوم رسمی داده اند و قتیکه شما به اسلام قلعه میرسید با احضارات نظامی کامل اصلاً منتظر هدایت مرکز نباشید و بلکه اگر موجودیت قوای ایران بر همان ساحه خاک افغانستان حقیقت داشت، شما بحیث قوماندان قوای افغان امر حمله را بر قوای ایران داده و تا محلی پیش بروید که تمامیت خاک افغانستان محرز باشد.

یونس خان مرحوم گفتند که ما هم بدون تأملی با قوای قندهار حرکت کرده و با فرقه هرات هم مسایل را همونوا ساختیم و اما بعد از چند ساعت که بسرحد اسلام قلعه رسیدیم سرحد بکلی آرام بود و اثری هم از قوای ایران - بجز نقش پای عساکر و خطوط تأیر های وسایط نقلیه و جنگی ایران - چیزی وجود نداشت و چنین معلوم شد که همین رشادت سوق و اداره سردار محمد داود بود که ایرانیان متجاوز را - فقط با همان احضار سفیر ایران و ابلاغیه سیاسی و نظامی دولت افغانستان؛ مجبور بفرار ساخته بود!!

و یک بار هم قبل از ختم تقدیم مطالب نکته با ارزش تاریخی را باید یاد آور شوم که گذشتن از آن و تأمل نکردن بر آن را کوتاهی قلم به شأن و بفراموشی گزراندن آثار با ارزش خدمات و عرق جبین این ستوده مرد روزگار افغانستان نوین میدانم و آن اینکه بعد از شهادت دل خراش و نامردانه خود و اهل و بیت شان از طرف دغل دوستان کریمان دربار و چاکران. به نام افغان شان - نویسنده توانا و بادانش وطن - جناب ولی احمد نوری - مقیم پاریس - با عده از هموطنان مجرب و با درد و دانشمندی که سابقه کاری و وظیفوی را در دور زعامت آن شهید بزرگوار وطن، چه در دور صدارت و چه ریاست جمهوری شان داشتند - مطالبی را (البته با ارتباط با وفات المناک بابای گرمی ملت افغان مرحوم اعلیحضرت محمد ظاهر شاه و انکشافاتی را که در دور ۴۰ سال سلطنت شان رو نما و در عمل پیاده شده بود جمع آوری نموده و بتاريخ ۲۷ اگست ۲۰۰۷ در سایت وزین افغان-جرمن آنلاین به نشر سپردند و البته جناب شما و همه هموطنان قدر شناس ما می دانند که همه این تحولات نه از آغاز سلطنت بابای ملت و نه دو دهه اول زمامداری

د پانو شمیره: له ۶ تر ۱۲

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی



شان بوده بلکه بیشترین و هم آن از زمانی شروع میشود که شهید محمد داود با همه پشت کار و علاقه مندی و فراست و توانائی حکومتداری از آغاز دورهٔ صدارت شان- خواستند با هموائی و همدلی با پسر کاکا و هم مدرسهٔ پارسی دورهٔ جوانی شان، اعنی بابای ملت، تصمیم قاطع برای از حالت رکود کشیدن افغانستان بوده که با آغاز پلانهای همه جا نیهٔ انکشافی و با سر و صدا بلند کردن در مجامع بین المللی - ملت و خاک افغانستان را از فقر و دست بینی دیگران و حیات بخور و نمیر نجات بدهند. پس شما و همه هموطنان با درایت ما میدانند که اگر جناب نوری با همکاری دوستان، داد سخنی از انکشافات دورهٔ ظاهر شاه زده اند درحقیقت همه کریدتهایست که درج سوانح درخشان پیشا نیهٔ شهید راه وطن محمد داود خان در حالی میشود که از سال ۱۳۰۹ ش و آغاز زعامت نواده های سردار یحیی خان مرحوم بر افغانستان، البته با جهش قسمی ۴سال محدود موسسات علمی پوهنتو کابل و حربی پوهنتون و عرفانی و غیره امور در دور اعلیحضرت شهید محمد نادر شاه، آنچه را محمد داود خان شهید از عنفوان جوانی تا اخیری ایام دور ریاست جمهوری شان بدسترس ملت و تاریخ روشن افغان و افغانیت سپردند بمنزلت آفتاب درخشانیست که بدو انگشت نا سپاسانه کوتاه بینان پیش پا بین پنهان و ذایل شده نمیتواند

بهر حال جناب نوری خود با همکاران قلمی ذوات ذیل مطالبی را گرد آوردند که نمونهٔ خدمات شایستهٔ دور خدمات ملی و مردمی آن شهید خجسته صفات در افغانستان شمرده میشود و ایشان عبارت اند:

جناب ضیا ملک اصغر مامور عالی رتبهٔ وزارت معارف  
جناب دیپلوم انجنیر عبدالکریم عطائی سابق وزیرمخابرات  
جناب دیپلوم انجنیر میرمحمداکبررضا سابق وزیر زراعت و آبیاری- بنیاد گذار وزارت آب و برق  
پوهاند دکتورمحمد نادر عمر رئیس یوهنچی طب پوهنتون کابل  
پوهاند عبدالهادی نعیم مدیر دانشمند لیسهٔ عالی استقلال  
دکتور حمایت الله اکرم سابق ریس تدریسات وزارت معارف  
محترم عزیزالله ظفری مامور عالی رتبهٔ ریاست هوایی ملکی (آریانا)  
و اینجا نب عبدالجلیلی جمیلی سابق سفیر کبیر افغانستان در کانادا  
که بتاريخ ۲۷ اگست ۲۰۰۷ آنرا به پایان رسانیدند و در سایت افغان جرمن آنلاین در دو شماره تحت عنوان :

#### تحولات بنیادی افغانستان در عهد سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه

به نشر سپردند که علاقه مند ان تعقیب سیر انکشاف افغانستان، منحیث مدرک خوبی از آن استفاده کرده میتوانند.

همچنان بمباردان مغلگی از طرف قوای پاکستان و در مقابل التیما توم و سفر بری عاجل و سوویات قوای افغانستان در دورهٔ زعامت این مرد میدان، به سرحدات! داستا نیست که زیب قدرت نمائی باز هم کشور غریب دیروز! ولی دولت مردان ما و همین شهید بزرگوار وطن را تمثیل میکند.

**( و اما وه چه حیف است که امروز در ولایات کنر و نورستان و خوست - گوشتها واستخوانها ی شهدای معصوم و بی گناه خود را که کشتگان راکت پرانی دالخور هاست می بینیم - و قر گفته گوش به کری میز نیم (؟؟؟) )**

و اما برادر محترم! داستانهای زندگی سراپا شهامت و حیثیت بارداود خان شهید و مایهٔ افتخار ملت افغان؛ مخصوصاً با مقایسه با ادوار و خاطرات تاریک و شرم آور نوکرهای اجانب با همه شمات های پرازیت های مکروبیکیست که جسم و روح و اعتبارهای مادی و معنوی ما و شما یعنی مردم با شها مت قربان شدهٔ افغان را بسوی نیستی میکشاند.

وگرچه تجدید خاطرات دون همتان فروخته شده؛ عفونات و زخمهای ناسوریست که شاهد و گوا بکار ندارد و بر ملا ساختن و نظر مجدد بر آنها گوارا هم نیست ولی چه باید کرد: از ماست که برماست گفتهٔ بعضی از آن قسمت های را که هنوز بقلم نیامده اند با شما در میان میگذارم که به اصطلاح " نخورده از آتش؛ کور شده از دودش " همهٔ ما درد آنرا با خود می بریم: بهر حال این است داستان های افسانوی شدهٔ که بر آن شوری های شور و این بی نمکی ها دون همتانه توجه شما را معطوف میدارم.

د پانو شمیره: له ۷ تر ۱۲

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

بدانچه جناب شما و هموطنان ارجمندم واقف اند- محمد داود خان رئیس جمهور افغانستان بصبح روز ۱۲ اپریل ۱۹۷۷ کابل را به قصد سفری رسمی به مسکو با همراهان شان ترک کرده و حسب پروگرام مرتبه با مواصلت به تا شکند - مرکز جمهوریت سوسیالیستی شوروی ازبکستان - طیاره موکب شان مستقیماً در برابر ترمینل مخصوص تشریفاً تیی میدان هوایی توقف داده شده و با خروج از طیاره مورد استقبال کدر رهبری هر سه جمهوریت هم سرحد افغانستان(رؤسای جمهور و صدر اعظمان و وزرای خارجه جمهوریت‌های تاجکستان ازبکستان و ترکمنستان و قسماً اعضای کابینه و هیأت پارلمانی خود ازبکستان قرار گرفته و تا بداخل تالار بزرگ وی آی پی بدرقه شدند و چون این توقف شکل اجباری ترانزیتی را داشت لذا شکل نشست و موقف گیریهای ملاقات دیپلماتیک تبادل بیانیه ها را نداشت و بنا برین بر سر میزنانی دعوت شدند که جناب رئیس جمهور ما با اطرافین کابینه و همسفران شان در وسط یکطرف میز نان قرار گرفته و به طرف مقابل شان- رئیس جمهور ازبکستان در وسط و دیگران در دو طرف شان قرار گرفتند و درین جا من از حواشی بیانات و گفت و شنود ها می گذرم زیرا هدفم مراعات پروتوکولهای بین الملل و بین الدول دیپلوماسی است که همیشه مرعی الاجرا بوده و بایست در هر وقت و زمانی مرعی گردد (که متأسفانه درادوار تاریک بعد از ۷ ثور ۱۳۵۷ با فلسفه و صبغه باداری و نوکری و یا وایسرائی! اثری از آن وجود نداشته و ندارد!!).

بهر حال با پرواز بطرف مسکو - و با مواصلت به مسکو(میدان هوایی بین المللی شیری می تیوا) هر سه رهبر حزبی دولتی و حکومتی شوروی - یعنی لیونید بریژ نیف - یاد گورنی و کاسیگین و گرومیکو وزیر امور خارجه (که بعدها رئیس شورای عالی اتحاد شوروی سوسیالیستی هم شد) و دیگر اعضای کابینه و صاحب منصبان عالی رتبه نظامی - جمعیت بزرگی از ایشان پذیرائی و استقبال کردند و اگر در روز قبل از بازگشت از مسکو دعوت نامه رسمی رئیس جمهور تاجکستان برای توقف شبی در دوشنبه برای شان رسید ولی از پذیرفتن آن معذرت خواستند که تفصیل در مقال ۲۰۰۵ قید است - مقصدم ازین توضیح فشرده و مختصر موقف و موهبتی بود که لزوماً بر رئیس جمهور فقید افغانستان، آنهم بر بنیاد مسایل پروتوکولی روابط بین المللی جهانی و شخصیت ذاتی خود شان قایل بودند!

=====

و اما و اگر با مقایسه به آن مواهب محترمانه! به پروتوکولهای دولت گردانان پوشالی بنام افغانستان مکر و بیک بعد از ۷ ثور ۱۳۵۷ نظری بیاندازید، مشت نمونه خروار خواهد بود! متأسفانه قضاوت تانرا سرشکهای نا باورانه بدرقه خواهد کرد و همین های که تن به چنین ذلت ها میدهند حرکات و گفتار خود را خود چه توجیه میکنند و چه پرده بر سفاکتهای نا بخشودنی خود میزنند که: مثلاً خوب بیاد دارم و در وقتیکه نوکران روس اداره امور افغانستان را بدست گرفتند و ما مورین سابقه ما نند ما؛ هنوز تعویض نشده بودیم - سفرهای مجدد تره کی و ببرک و حتی شاه محمد دوست وزیر امور خارجه اکثراً در طیارات بارکشی نظامی شوروی و در بین نقل و انتقالات قوای نظامی شوروی از کابل تا مسکو و برعکس؛ تحت عنوان مصونیت امنیتی صورت می گرفت - بشما ر میا وردند!

و ولی و اما وقتیکه در ماه مارچ ۲۰۰۳ در کانادا برایم هدایت رسید که چون جناب کرزی صاحب رئیس جمهور اسلامی افغانستان قرار است بدعوت رئیس جمهور امریکا بزودی عازم واشنگتن شوند و با بازگشت شان به کابل سیمینار همه جانبه تمام سفرا و جنرال قنصلان افغانستان در خارج - در وزارت امور خارجه برای ۲۰ روز در تالار آن وزارت دایر میگردد لذا هدایت چنین بود که بزودی ممکنه، من حیث عضو هیأت جناب رئیس جمهور در واشنگتن اشتراک و هم با بازگشت شان تا کابل همسفرشان باشم و سهولتی هم در اشتراک سیمینار اشتراک.

مؤرخ گرانقدر وطن! این داستان منحصر بفرد را خوب بخاطر بسپاری که بهر حال با رسیدن به واشنگتن و سپس با استقبال از جناب رئیس جمهور به اقامتگاه رسمی - جوار قصر سفید - قصر بل اییر - مقیم شدیم تا جناب کرزی از ملاقات و مذاکره در کانگرس ایالات متحده برگشتند ولی محیط خاموش و فضا ایر آلود می نمود - در تالار مهمان خانه و البته با حضور رئیس صاحب جمهور زیادتر خموشی حکمفرما بود تا اینکه در دعوت شام مرحوم انجیر محمد اسحق شهریار سفیر افغانستان در واشنگتن - در آن سفارت در حالی اشتراک کردیم که از هجوم بینظم افغانهای دعوت شده (چنانچه شواهد بعدی قصدی بودن آنها هویدا ساخت!) - راه حتی برای گذر شخص رئیس جمهور تا طبقه دوم و رسیدن به میز نان آسان نبود - فکر میکنم قرار برین بوده که رئیس جمهور افغانستان در جریان صرف نان شب، با افغانهای دعوت شده حرفی زده و تبادل کلامی کنند اما از دید و فشار جمعیت بحدی

د پانو شمیره: له ۸ تر ۱۲

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې ښې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی



و پر صدا و خسته کن بود که نه تنها شخص رئیس جمهور و بلکه هر کدام ما میخواستیم تا هرچه زودتر ازین محیط و فضا دور شویم و انصافاً تصور هم چنین بود که دستهای بوده تا این محیط سالم و مطلوب افغانی را از کیفیت و حتی تنفس سالم آن بکشند تا مهر اتهام بی اداری را بر پیشانی سفیر کبیر دانشمند و معنوی بزنند که متأسفانه با غیابت طولانی از وطن و عدم آگاهی از طرز اداره بازی ما مردم در میرزا قلمی - و عدم توان فارسی دری دفتر داری مکمل - خود را بدان مامور میدانست و سعی بلیغ داشت که بیشتر از دو صد مؤسسه بزرگ تخنیک و انکشافات صنعتی امریکا را قانع ساخته و توجه هرچه زود تر شانرا در راه سرمایه گذاریهای بزرگ به افغانستان جلب کند (زیرا آن مرحوم با تحصیلات عالی تخنیک الکترونیک بنیاد گذاری یک مؤسسه بزرگ ستلایت سازی - در لاس آنجلس دستگاه قابل توجهی را با ظرفیت بیشتر از هشتاد کارگرفنی و مسلکی براه انداخته بودند که با موافقت با جناب کرزی و همکاری با دولت نو بنیاد شان - دست از کار شخصی بکشند و چون سفارت افغانستان در واشنگتن را اداره می کردند از تابعیت رسمی امریکا هم خود را خارج ساخته و تمام دستگاه مکمل مجرب خود را به بیشتر از ۶۵ میلیون دالر نقد بفروش رسانیدند)).

و اما آنچه را در مورد اوضاع نا بسامان دعوت شام سفارت نوشتیم نه آن چنان بود که روابط دیرینه سفیر کبیر و رئیس جمهور ما را بر هم بزند - بلکه فراهم آوری فضای مختتی بود که درین آب آلوده کردن ها و ماهی گرفتارها عمال ورزیده کوره دیده خانانان ضد حیثیت و منافع ملی ما (بسر دماری دبل عبدالله + هارون امین) مقتنانه بازی کردند و همچنان با عکس العمل صادقانه و صاف دلانۀ مرحوم شهریار و دست کشیدنش از سفارت کردن و سفیر بودن بود که داستان جنایتکارانۀ شان را البته متأسفانه با چشم پوشی های جناب رئیس جمهور؛ ماست مالی کردند و اخراج تحمیلی انجنیر شهریار دانشمند پاک فطرت؛ ضایعۀ بود بکلی جبران ناپذیر!

برادر ارجمند! حال که شمارا با اشاراتی با خود کشیده ام - صادقانه میخوام که جریانی را بشما بنویسم که جز تاریخ تلخ تاریخ وطن ما مانده و شما هم در تاریکی نمائید که فضای سفارت و مجالس و دعوت را کی و چرا چنین تیره ساخت و آخر ثمر نا مطلوبش بکجا انجامید که چنین بود:

بلی آغای هارون امین؟ مستشار سفارت (نواسۀ مرحوم مستری شفیع خردی کار معروف هندی الاصل در کابل - آورده شدۀ امیر حبیب الله سراج الملت ولدین در ۱۹۰۷ در سفری به راولپندی و خرید موتزهای از آنجا) عضو کهنه کار شورای نظار - با فهم کامل از خلاهای کاری بی تجربگی میرزا قلمی سفیر کبیر دانشمند و شعبده بازی های مفتی وطنی خودی - دوسه روز قبل از مواصلت رسمی جلالتماب حامد کرزی متوجه میشود که نامه از کانگرس امریکا بنام سفیر افغانستان میرسد و در آن اشاره شده که چون عنقریب جناب کرزی رئیس جمهور افغانستان به سفر رسمی به امریکا میرسند و در ضمن پرگرام هم برای آمدن به کانگرس دارند، متوجه باشند که ما در حالت فعلی معضلات بین دوکشور و حالت نا بسامانی های افغانستان - با پرسش های زیادی در مورد فسادهای اداری و کشت مواد مخدر و مصارف گراف پولی سوالات خود را داریم که وقتیکه به کانگرس میا یند عملاً از طرف ما مورد استجواب! میگیرند؟ و از سفارت افغانستان خواهش کردند که موضوع را به استحضار شان برسانند.

ولی هارون جان امین که تعبیر سوء امانت داری را خوب آموخته بودند؛ نامه را دوسه روز زیر می زند و فقط همان روزی آنرا بحیث پاکت سربسته بر میز سفیر خود میگذارد که آنها از ناوه دانها ریخته و کرزی صاحب پا بر زمین امریکا گذاشته و سفیر صاحب هم در بدو بدو تشریفات است. بعد از لحظۀ استراحتی ترتیب ملاقات کانگرس گرفته میشود و رئیس جمهور البته با سفیر و وزیر خارجه خود (جلالتماب معظم دوکتور عبدالله خون!) بدانجا تشریف می برند که بعد طی مراسم استقبال و رفتن به تالار - کرزی صاحب را نه بر صدر مجلس بالا و بلکه در قطار اول مستمعین جا میدهند و سنا تور لوگر و دیگرانی که صدر نشین هستند - بعد از تعارفات و خوش آمدید رو به جناب کرزی کرده و چهره ما نند سوا لات خود را فیر میکنند که کرزی بیچاره رو به سفیر و وزیر خود میکند که این ملاقات است یا استنطاق؟

بهر حال گفتار ها نا خوش آیند و مکالمات ناپسند بوده و ساعتی را با فضای مه آلود و سرد در بر گرفت که امریکائیا هم درک کردند که اگر عکس العمل رئیس جمهور افغانستان چنین است! - پس مکتوب ما کجا رفت؟

ازین بود که قصه ها زیر زبانی در در محوطه دفتر سفیر کبیر که به تو بگو ها و مه بگو ها کشیده و رئیس جمهور سفیر را از وصول نامه پرسیده و سفیر بیچاره که خوب مستشار امین خود را خورده بود گنگ میماند و آغای هارون جان می فرماید که یک مکتوب سر بسته از طرف کانگرس برای تان رسیده بود و من با نیا فتن شما آن را بر میز دفتر تان گذاشتم - آن نامه را خواسته و باز میکنند که داستانش همان بوده و معجون مرکب! ولی تاریخ ۳ روز قبل نامه چاقوی سفیر بیچاره شده را دسته داده و امین جان عبدالله خون را در تلک میاندازد. مگر چه حاصل! که قضاوت دولتی هم رول تیشه زنی عبدالله خون را بازی و تیز تر میکند!

جلا لثمآب داکتر صاحب امور خارجه؛ به آن هم اکتفا نکرده هارون جان امین خود را در جلسه سیمینار بحیث شارژ دافر (سر پرست) سفارت افغانستان در حالی در جلسه کابل معرفی میکند و وقتیکه نوبتش به ارائه راپور اجراءات دفتری سفارت میرسد (نمیدانم این عمل او را متهورانه بحساب بیا وریم یا جسورانه و یا .... که شروع کردند ازینکه چون فضای کاری و کار نفهمی در سفارت ما شدیداً حکمفرما بود متأسفانه ما در ظرف چند ماه اخیر نتوانسته ایم که حتی یک راپوری بوزارت امور خارجه بفرستیم. و باز هم عبدالله خون نه تنها برایش دوام خدمت در واشنگتن را داده و بلکه با احضار مجددش بکابل، بعد از سیمینار! و با منظوری جناب کرزی صاحب هارون آغا را بصفت سفیر افغانستان در جاپان عزت تقرر بخشیدند!

در عین حال خواستند که با یک تیر دو فاخته را هم برای هارون عزیز بزنند - لذا راه طلب گاری صبییه گرامی یکی از معظمین همیشه دنگل نشین دربار ریاست جمهوری کرزی صاحب را که قبلاً برای چند ماهی نامزد جوان نامدار و مؤدب و با دانش افغانستان بوده در حالی به هارون آغا هدیه دهند که خود؛ خاتم امریکائی و دو فرزند خود را در شهر ریور ساید کلیفورنیای جنوبی پشت سر گذاشتند!!

بهر حال همانا امروز دویم و همان شامیست که بایست واشنگتن را به مقصد فرانکفورت و کابل ترک بگوئیم متوجه شدم که مرحوم شهریار با خانم خود از طبقه دوم و سویت رئیس جمهور پائین آمده و با ما ها خدا حافظی میکند در حالی که نیم ساعت بعد یعنی ساعت ۱۱ شب همه عازم میدان هوائی میشویم، من با شناختی که با آن مرحومی داشتم به او و خانم شان نزدیک شده و گفتم شهریار صاحب خدا حافظی چه؟ حالا کل ما بطرف میدان میرویم و خودت! گفت سخت سر درد هستم و با خدا حافظی با رئیس صاحب جمهور اجازه خانه رفتن گرفته ام - گفتم پس تشریفات میدان چی؟ گفت خیر است مشکلم را میدانند و رفتند. چون همان شب، باریدن برف شدید و بی وقفه بود که حتی میدان هوائی هم مسدود شده بود ما ماندیم و ۱۲ بجه روز فردا توانستیم که بمیدان هوائی رفته و توسط طیاره مخصوص دیک چینی معاون رئیس جمهور امریکا عازم فرانکفورت شویم البته درین روز آغای شهریار دوباره بقصر آمده و با ما بمیدان هوائی هم رفتند.

با رسیدن به میدان هوائی فرانکفورت اوضاع جوی بد تراز واشنگتن بود و مجبوراً جناب سید طیب جواد رئیس دفتر آنوقت ریاست جمهوری اتاقهای را در هتل بغرض استراحت شب جناب رئیس جمهور و تمام هیأت افغانی ریزرو کردند که تا پاسی از شب همه ما در دو قسمت از سالن هتل گرد هم آمده بودیم و در دور میزی که جناب حامد کرزی بودند داکتر عبدالله وزیر امور خارجه و داکتر فرهنگ وزیر تجارت و آغای سید طیب جواد و جناب دوکتور روان فرهادی نماینده دائمی افغانستان در مؤسسه ملل متحد و این جانب و یکی دو نفر دیگر بودیم که با اغتنام فرصت و چکش کاری محترم شهریار!! داکتر عبدالله خان تبصره بظاهر دلسوزانه اشک تمساح وار را بر نعش جناب انجنیر شهریان با اشاره به بی درایتی و نارسائیهای او در امور محوله را آغاز کردند ولی رئیس جمهور بدون دادن فرصت تبصره های دنبا له داربه او، پیشانی ترشانه به او گفتند - گمش شان کن! یکی شان بدرد ما نمی خورند! وقتیکه بکابل رسیدیم هردوی شه از وزارت گم میکنیم!!

داکتر صاحب روباه شمال خور- پر کئی مرحوم زمربالی قندهاری! هم مهر بر لب زدند و فوراً جریان سخن را تغییر دادند.\*

درینجا تبصره را لازم می بینم؛ از اینکه جناب مرحوم شهریار را بهتر و بیشتر از دیگران می شناختم لزوماً چه در روز اقامت در مهما نخانه قصر سفید و چه از فرانکفورت و همان شب برایش تلفون و تأکید کردم که برای آغاز سیمینار حتماً خود را بکابل برسانند و اما طوری که بعد تر درک کردم که نه تنها دوباره بکابل برنگشت بلکه با واقعیت های تلخ تری در سیمینار بر خوردم که عبدالله خان با دیده در آئی کامل و بر خلاف تصمیم رئیس جمهور

افغانستان همان هارون امین توطئه گر را بکابل رسماً دعوت کرده (و با وجود که سفیر کبیرش در عمارت و دفتر سفارت نشسته بود) بحیث مستشار و شارژ دافیر سفارت در سیمینار معرفی کرد ولی چون کرزی صاحب در هیاهوی افتتاح جلسه معظم سیمینار با تمام کابینه خود و اکثریت سفرای خارجی مقیم کابل بود اصلاً متوجه معرفی و صدا و بلند شدن هارون خان امین نشد و یا عجالتاً بروی مبارک خود نیاوردند و قراریکه بعداً شنیده شد که جناب شهریار با رد ادامه کار در آن سفارت و قیل از ختم سیمینار- عمارت سفارت را ترک کرده و در همان حوالی سفارت، بخانه که به ارزش بالا تر از سه میلیون دالر خریده بود نقل مکان کرده بود و به امور شخصی خود دوباره مصروف شده بودند که بعداً از آن جا به شهر لاس انجلس کلیفورنیای جنو بیی که قبلاً اشتغال داشتند برگشتند ولی متأسفانه مریضی های متواتر و مشکلات صحتی به ایشان امان نداده و در تابستان ۲۰۱۲ داعی اجل را لبیک گفتند (انا لله و نا الیه راجعون ط).

انصافاً باید گفت که جناب انجنیر محمد اسحق شهریار که علماً و اخلاقاً و شخصیتاً شهریار پرکار و دانشمند عیار دور خود بوده و یکی از دماغهای متفکر علمی تخنیک و تکنالوژی دوران خود بود و در فرصتش هم شاگرد و هم محصل و هم متفکر خلاق دور خود بود و نزد مؤسسات علمی تکنالوژی کشوری مانند اضلاع متحده امریکا هم منزلتی داشتند - و با شناخت شخصی که از آغای رئیس جمهور ما و برادران شان داشت، با اشتیاق کامل کمر بخدمت وطن بستند اما متأسفانه متوجه زاغ و زغنها و لاش خورهای حرفه ایی ریزه خوران جهاد پیمانی نبودند که مزایای انسانی افغانی و توانمندی علمی او را به پیشیزی نمی خریدند و توانستند او و علایق و گنجینه علمی اش را چنان بی ارزشی جلوه دهند که آرزوهایش را به خاک سیه برابر کرده و راه دوری و جدائی مجدد از وطن را برویش باز کنند.

\* نوت - نقل قولهای که از مرحوم مولانا ارشاد شنیده ام و فکر میکنم شما هم وارد مطلب هستید که زمانیکه مرحوم غلام محی الدین خان زمر یالی، جناب مولانا ارشاد را بمنزل خود برای عقد نکاح خود با خانم بیوه دعوت میکند او میگوید که در آن زمان این پسر ۵-۶ ساله (عبدالله) از شوهر اول آن خانم؛ در محفل وجود و اشتراک داشته و اساساً جنرال عبداللطیف زمیریالی پسر نسبی مرحوم زمیریالی از همین خانم است که برادر نا تتی دبل عبدالله خون شناخته میشود.

میگویند هارون جان امانت دار هم در توکیو سر از پا نشناخته و تا حدود مبلغ معظمی را از دارائی دولت و صکوک بلعیدند که از چند سالیت با دوایر مرکزی مشت و یخن داشته و ممکن است روزی تن به عزرائیل خواهند داد و لی نه اعاده دارائی دزدیده از جیب ملت!

استاد گرامی - از حاشیه رفتن و شرح داستان شهکاری عبدالله خون و جموریهایش معذرت میخواهم و گرچه میدانم که هر قسمت آن برای شما بی بهره نیست و لی حال باز هم شما را بچگونگی امور تشریفاتی سیر و سفر رسمی دولت داران ما و بالنتیجه به سفر جناب کرزی صاحب معظم - از واشنگتن تا کابل با خود میبرم که با غمشریکی تاریخی تان درین درد و الم هم شریک شوید:

انصافاً با تجربه کافیی که در عهد اعلیحضرت مرحوم محمد ظاهرشاه و دوره ریاست جمهوری شهید محمد داود خان در وزارت امور خارجه داشتم، امور تشریفاتی دولتی مانند نص صریح و قبول شده بود نه منکر یا ذبون و جبون بودنها و یا به مفهوم امروزی شاخ داران بی درایت و تجربه! (اعم از ما شرقیهای بی درایت بخود مغرور و یا غربی دمبوکرات برده بگیر قرن ۲۱!

ومن که روزگار با موهبت شاهی و جمهوری دیروز افغانستان را با طی مراسم تشریفاتی متقابل با همه کشور های جهان عملاً با ده ها سفر رسمی زعمای کشور های غربی تا شرقی (از دیوید ایزنهاور تا مرحوم دوکتور سوکارنو) و همچنان سفرهای رهبریت افغانستان در داخل و خارج شاهد بوده ام و در مقابل در دور سال های اول نوکران روسیه جریانهای فوق الذکر را بشما عرضه داشته ام انتظار نداشتم که دولت ایالات متحده این پیش قراول و یا فعلاً خود گهواره جنبان بشریت را به این دنانت و ذبونی (عدم توجه به مسایل آداب تشریفاتی جهانی ببینم) که دیدم. زیرا --

د پانو شمیره: له ۱۱ تر ۱۲

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

در فرصتی که بدون تعامل قوی تشریفاتی در فرانکفورت آلمان - به همه ما مانند قطعات نظامی امریکائی؟ هدایت **جمع سی** داده شد توسط سرویسهای معمولی میدان هوایی بمیدان هوایی پایگاه نظامی امریکا برده شدیم همه جمع وارد ایربیس قوای نظامی امریکا شدیم که به جز چند چوکی قاتکی تر پالی فنر دار **لج مرغ** چسبیده به دیوار و بدنه طیاره برای استفاده مجبوریتی - باقی صحن آن دهن باز کرده بود تا تانکها و وسایط خوب ثقیله قوای هوایی کشور غمخور و غمشریک مارا بلعبده و سلامت به کابل برساند و یا بر عکس برسانند و چنانچه بعد ازینکه همه ما با خود چانته و کمپل یدکی دارند درخود جا داده و تا افغانستان و یا بر عکس برسانند و چنانچه بعد ازینکه همه ما را بر هریک از چوکیهای بغلی نصب کردند که تا ختم سفر ۵ ساعته و رسیدن به میدان نظامی خواجه رواش آرام باشیم - به احترام کرزی صاحب دو سه چوکی گک بغلی را **دنیاله دار باز کرده** و بر جناب شان با مرحمت فراوان دو سه کمپلک سرجی نظامی را زیر و بر سرشان دور دادند که محترمانه راحت باشند! که چقدر سر ایا زلت بار و درد آور بود!! مهمان دار ما هم صاحب منصبان عقده داری بود که پیش آن جانانه های ما انتقال کرزی صاحب تا کابل و بر عکس رساندن زندانیان طالبی تا گوانتاناما (سر و پای یک نخ بود!)

میدانید این پیش آمد دور از آداب تشریفاتی و پائین زدن **رئیس جمهور** افغانستان مانند جرعه و شوک برقی بود که در یک لحظه روس غدار را با امریکای متظاهر به آداب دیموکراسی در یک پله بدویت یافتیم با آن امریکائی که خودرا پرچم دار آزاد منشی و حفظ و حرمت حقوق بشر و کشور پیشقدم علم و معرفت میثمارد!

درین فرصت حیفم نه به حال جناب پروفیسور نظامی کوره دیده دیروزهای ما مانند آقای علی احمد جلالی ( وزیر داخله ما) مییامد که چنین لیل و نهار را نه در وطن؛ اما درین کشور ثانوی خود بکرات دیده و بلکه وقتی که به چهره غمزده مریض نو عملیات شده جناب پوهاند دوکتور اشرف غنی و همسر محترمه معصومش می دیدم آه حسرت بارم مه را بمشکل جلو گیری میکردم که اگر احیانا عارضه جسمی برای شان درین سرمای ماه مارچ اروپا و فضای بمراتب سرد تر از آن رخ دهد سرنوشت وزارتک مالیه بی منیجر ما چه خواهد شد؟

بهر حال خلاصه عرضم این است که اگر امروز آن شب سمور جناب رئیس جمهور معظم امریکای جهان گردان گذشت و همان شب یخدان ایربیس کرزی صاحب رهبر قافله ما هم؛ ولی داغ جان کاهش بر پیکر افغانیت چنان ماندگار خواهد بود که تا جهان است و این مکتب و این ملا - نبا ید فراموش گردد.

جناب استاد! خواهشمندم بر من سرگردان جهان آواره بی وطن داغ دیده خورده نگیرید که از کجا شروع کردم و بکجا سر حدم کشید و نگوئید که ده کجاست و درختها در کجا!!

ایمان دارم با من هم دردانه همنوا هستید که بگوئیم:

باروت مده **ناتو!** که درد است درد عشق - ما به نمی شویم و تو بد نام میشوی!!

و در اخیر با آه و حسرت از روزگار آن خاک توده و مردم، پدر مرده ما؛ شما را وداع میگویم - دوستدار تان عبدالجلیل جمیلی

جمعه - روز چهارم رمضان المبارک/ ۱۲ جولای ۲۰۱۳

د پانو شمیره: له ۱۲ تر ۱۲

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ